خط سرنوشت

بن بست آخر

زن اشک هایش را به آرامی پاک کرد. دوست نداشت این جا و در این وضعیت پسرش را ببیند چند ماهی می شد که از پسر و عروسش خبری نداشت. زن به آرامی در را باز کرد و با اجازه قاضی روی صندلی نشست. با دیدن پرونده های قطور روی میز سرش به دوران افتاد. صدای قاضی او را از حال و هوای خودش بیرون آورد.

من از هیچ چیز خبری ندارم. حتی نمی دانم اصلاً برای چه این جا آمده ام. فقط خبر دارم که چند تا از همسایه ها از آن ها شکایت کرده اند.

یکی از همسایه ها در حالی که به شدت ناراحت بود گفت: آقای قاضی از این زن بخواهید که خودش برایتان تعریف کند و داستان زندگی اش را بگوید آن وقت دلیل شکایت ما روشن می شود.

به دستور قاضی پیرزن به خاطرات سال های گذشته اش برگشت.

عباس چند ماه بیشتر نداشت که پدرش در یک تصادف مرد. وقتی تنها شدم و دیدم که بعد از مرگ آن خدا بیامرز هیچ کس به من وعباس که تنها یادگار زندگی مان بود، توجهی ندارد کمر همت بستم و تمام عشق و جوانی ام را برای بزرگ کردن او صرف کردم. سال ها به صورت شبانه روز در خانه ها کار کردم. لقمه از دهانم گرفتم و به دهان او گذاشتم هر طور بود باید پسرم موفق و در آینده برای خودش کسی می شد. عباس هم پسر خوبی بود، می فهمید که چقدر رنج می کشم با درس خواندن و تلاش زحمات مرا هدر نمی داد و بالاخره بعد از ۱۸ سال روزی که با شادی روزنامه به دست جلویم ایستاد و گفت که دانشگاه قبول شده به من جان ونیروی دوباره ای داد.

برای این که پسرم مهندسی اش را به راحتی تمام کند بیشتر کار می کردم. او هم چهار ساله درس اش را خواند و در یک شرکت شروع به کار کرد.

از آن به بعد او به من گفت: مادر دیگر کار نکن و از این به بعد تمام هزینه های زندگی به دوش من است. بعد از ۲۲ سال سختی و تلاش بالاخره خانه نشین شدم و پسرم چرخ زندگی مان را می چرخاند.

ولی شش ماه نگذشته بود که پسرم به من گفت عاشق دختری شده که در شرکت شان کار می کند. به خواستگاری که رفتیم از دیدن آن دختر خوشحال شدم و به او دل بستم. عروسم را خیلی زود به خانه آوردیم.

دوتایی صبح با هم سر کار می رفتند و غروب هم خسته بر می گشتند. من هم در این فاصله کارهای خانه را انجام می دادم و غذا می پختم. ولی هر بار سر سفره شام متوجه می شدم که عروسم لب به غذا نمی زند و پسرم از این کار عصبی می شد تا این که بعد از چند هفته پسرم به من گفت دیگر لازم نیست غذا درست کنی دلیلش را پرسیدم ولی از جواب دادن طفره می رفت تا این که بالاخره گفت مونس از دست پخت شما راضی نیست.

برای راحتی پسرم به دل نگرفتم و حرفی نزدم. از آن به بعد عروسم برای خودشان شام درست می کرد و به من هم گفته بود بهتر است شب ها شام را خودم درست کنم وزودتر بخورم و بخوابم چون آن ها تا دیر وقت بیرون هستند، باز هم حرفی نزدم. با این که ناراحت شده بودم ولی باز فکر می کردم که اگر آن ها این طور راحت هستند چرا مزاحم شان شوم و زندگی شان را تلخ کنم.

پیرزن اشک هایش را پاک کرد و بعد از دقایقی سکوت گفت: تا این که بعد از مدتی متوجه شدم پسرم خیلی ناراحت است. هر وقت مرا می دید سعی می کرد از جلوی من فرار کند.

یک روز او را به روح پدرش قسم دادم که از من چیزی را پنهان نکند و او هم گفت زنش گفته دوست ندارد من با آن ها زندگی کنم. می دانستم پسرم هیچ سرمایه ای ندارد تا بتواند با آن خانه ای اجاره کند و می دانستم باید کاری کنم تا به این اختلاف میان آن ها پایان بدهم برای همین چادرم را سر کردم و بی آن که حرفی بزنم از خانه بیرون رفتم. فکر می کردم عروس و پسرم دنبالم می آیند ولی این طور نشد و بعد از چند روز همسایه ها متوجه قضیه شدند.

هر روز از صبح در محله دیگری کار می کردم و شب ها به خانه یکی از همسایگان قدیمی پناه می بردم همسایه ها امیدوار بودند پسر و عروسم متوجه اشتباه شان شوند ولی بعد از چند ماه به دادگاه آمده و شکایت کردند ولی من هیچ شکایتی از آن ها ندارم و الان هم حتی اگر آن ها بخواهند نزدشان نخواهم رفت.

اگر پسرم تمام عشقی را که به پای او ریخته ام فراموش کرده است و اگر عروسم دوست ندارد مرا در کنار خود ببیند چرخش روزگار به او خواهد فهماند چه اشتباهی کرده است. آن ها وقتی صاحب فرزند شوند همه چیز را درک خواهند کرد.

با دستور قاضی پسر جوان که ابراز شرمندگی می کرد موظف شد تا نفقه مادرش را بپردازد.

قتل فجیع به خاطر انتشار عکس در اینستاگرام!

مرد جوان به خاطر انتشار عکس در اینستاگرام دوستش را کشت و سرش را از بدنش جدا کرد.

این مرد دیروز پای میز محاکمه ایستاد و از خود دفاع کرد.

■ **درخواست قصاص**

در جلسه رسیدگی به این پرونده که دیروز در شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران برگزار شد ابتدا نماینده دادستان کیفرخواست را خواند و گفت: علی ۳۲ ساله متهم است زمستان سال ۹۷ دوست ۲۵ ساله اش به نام عزیز را در خانه شان در حوالی راه آهن تهران با ضربه چاقو کشته و سرش را از بدنش جدا کرده است.

وی افزود: این متهم که همان جا از سوی پلیس بازداشت شده بود به قتل اعتراف کرد، اکنون با توجه به مدارک موجود در پرونده و درخواست اولیای دم برای وی تقاضای قصاص دارم.

■ **تشریح درگیری خونین**

سپس متهم در جایگاه ویژه ایستاد. وی در تشریح آشنایی اش با قربانی گفت: من و عزیز که با هم فامیل بودیم چند سال قبل از افغانستان برای کار به تهران آمدیم. ما با هم در تهران کار و شب ها در خانه اجاره ای زندگی می کردیم.

وی ادامه داد: عزیز مدتی بود گوشی موبایل مدل بالایی خریده بود که دوربین خوبی داشت. او از زنان و دختران جوان عکس می گرفت و آن ها را در اینستاگرامش می گذاشت. مدتی بود چند نفر از همکارانم از من خواسته بودند تا عزیز را نصیحت کنم عکس های ناجور را در صفحه اینستاگرامش منتشر نکند.

وی گفت: آن روز تصمیم گرفتم با عزیز صحبت کنم. من به او گفتم با رفتارهایش آبروی ما را برده و بهتر است عکس های ناجور را در صفحه اینستاگرامش منتشر نکند و دست از این کار زشت بردارد اما او که عصبانی شده بود گفت این ماجرا به من ربطی ندارد. او به من حمله کرد و با مشت و لگد به جانم افتاد. من هم برای این که بتوانم خودم را نجات دهم چاقویی را که در جیب داشتم درآوردم و یک ضربه به شکم عزیز زدم. وقتی او روی زمین افتاد می خواستم با چاقو یک خط روی گردنش بیندازم. اما چاقو تیز بود و سر او از بدنش جدا شد. ولی من واقعا قصد نداشتم سر او را ببرم.

این متهم در حالی که سرش را پایین انداخته بود گفت: من واقعا قصد قتل دوست صمیمی ام را نداشتم و حالا پشیمانم. می دانم اشتباه کرده ام باور کنید من فقط می خواستم او دست از رفتارهای زشت اش بردارد و آبروی ما را بیش از این نبرد اما او به من حمله کرد و من برای نجات جانم او را کشتم.

■ **اشک های برادر متهم در دادگاه**

سپس برادر بزرگ تر متهم که در دادگاه حضور داشت و به شدت گریه می کرد به قضات گفت: من و برادرم از بچگی با هم بزرگ شدیم. پدر و مادرم سال ها قبل وقتی که علی خردسال بود م فوت شدند. پدرم علی را به من سپرد و من او را بزرگ کردم. چند سالی بود که فکر می کردم او بزرگ شده و می تواند از پس کارهایش بر بیاید اما او دست به چنین اشتباهی زد و به زندان افتاد. من در این ماجرا خودم را مقصر می دانم چون از برادرم به خوبی مراقبت نکردم. حالا از قضات دادگاه تقاضا دارم در مجازات برادرم تخفیف قائل شوند.

بنابر این گزارش در پایان جلسه قضات وارد شور شدند تا رای صادر کنند.

■ تحلیل کارشناس

اینستاگرام آلبوم تصاویر خصوصی نیست!

دکتر کاظم قجاوند جامعه شناس و استاد دانشگاه

صفحات مجازی فضای امنی برای انتشار و به اشتراک گذاشتن تصاویر خصوصی به شمار نمی رود متاسفانه برخی مواقع افراد به ویژه زنان و دختران تصاویر خصوصی خود را در شبکه های اجتماعی مانند اینستاگرام منتشر می کنند یا در پروفایل تلگرام و... خود عکس های خصوصی می گذارند که باعث سوءاستفاده برخی افراد می شود البته از سوی دیگر برخی افراد نیز ممکن است صفحات شان هک شود و در فضاهای گسترده تر انتشار یابد که این اتفاق موجب بروز خشم و عصبانیت آن ها می شود و آنان تصمیم می گیرند فرد مد نظر را ردیابی کنند و انتقام خود را از او بگیرند.

فضای مجازی آلبوم خصوصی افراد نیست و در این بین افرادی که معمولا از اختلالات شخصیتی رنج می برند با انتشار عکس های خصوصی دیگران زمینه و بستر مناسبی را برای وقوع جرم فراهم می کنند و گاهی اوقات آن ها از اتفاقاتی که رخ می دهد آگاه نیستند و خواسته یا ناخواسته پرونده های جنایت های بزرگ را رقم می زنند.

برای پیشگیری از این آسیب های احتمالی باید گفت خانواده ها باید نظارت بیشتری روی عملکرد و رفتار فرزندان خود داشته باشند و آن ها را از سن کم با آسیب های فضای مجازی آشنا کنند به اشتراک گذاشتن تصاویر خصوصی باید محافظت شده باشد زیرا در فرهنگی زندگی می کنیم که همه افراد تمایل ندارند تصاویر خصوصی شان را دیگران به راحتی ببینند بنابراین باید برای انتشار تصاویر خصوصی خود در این فضاها به فالوئرها و افرادی که با آن ها دوست یا همکار هستند اعتماد صد در صدی داشته باشند. افرادی که با این مسئله و آسیب اجتماعی رو به رو می شوند باید به صورت قانونی با این موارد برخورد کنند و دست به انتقام شخصی نزنند زیرا در این فضاها چون شناخت افراد نسبت به یکدیگر کم است و همه به صورت ظاهری شخصیت خود را نشان می دهند و باطن واقعی خود را پنهان می کنند بنابراین خطر همیشه در کمین افرادی است که تصاویر خصوصی خود را در فضاهایی مانند اینستاگرام منتشر می کنند و صفحات شان نیز باز است. همان گونه که در گذشته خانواده ها آلبوم تصاویر خصوصی خود را در جای امنی نگهداری می کردند و فقط به محارم خود نشان می دادند در فضای مجازی نیز باید متناسب با همان فرهنگ رفتار کرد تا درگیر جرایمی مانند ضرب و شتم، انتقام جویی، نزاع و درگیری و در نهایت قتل نشویم.

مرگ تنها سرنخ از معمای ۴ ساله یک جنایت

پرونده ناپدید شدن مرد تهرانی پس از چهار سال با مرگ تنها سرنخ پرونده، معمایی تر شد.

صبح ۱۵ اسفند سال ۸۴ مهدی ۵۷ ساله سوار بر خودرویش از خانه خارج شد و تا بعد از ظهر از او خبری نبود و هر چه خانواده اش به تلفن همراهش زنگ می زدند جوابی نمی شنیدند و هر لحظه که بیشتر از ناپدید شدن پدر خانواده می گذشت نگرانی بین اعضای خانواده بیشتر می شد.

با توجه به گذشت چند ساعت و بی خبری از مهدی، خانواده اش با حضور در اداره پلیس آگاهی تهران از ناپدید شدن پدرشان خبر دادند. بدین ترتیب، تیمی از کارآگاهان برای پیدا کردن سرنخی از مرد ناپدید شده وارد عمل شدند و در گام نخست تحقیقات شماره پلاک خودروی مهدی در سامانه سراسری پلیس ثبت شد.

■ **نخستین سرنخ**

تجسس های پلیسی ادامه داشت تا این که پس از چند ماه خودروی مهدی در استان کردستان پیدا شد و مرد جوانی که پشت فرمان خودرو قرار داشت توسط ماموران دستگیر شد.

این مرد که معمار ساختمان است پس از دستگیری به ماموران گفت: من خودرو را از یکی از کارگران ساختمانم که بنیامین نام دارد خریداری کردم و از ماجرای مهدی و خودرویش بی اطلاع هستم. همین سرنخ کافی بود تا تیمی از ماموران برای دستگیری بنیامین وارد عمل شوند اما وقتی ماموران به ساختمانی که این مرد در آن کار می کرد رفتند با خبر شدند که او چند روز قبل از ایران خارج شده و به کشور عراق سفر کرده است.

■ **سرنخ سوخته**

تحقیقات پلیسی ادامه داشت تا این که کارآگاهان اطلاع پیدا کردند که بنیامین به ایران بازگشته و در منطقه رباط کریم زندگی می کند. خیلی زود ماموران برای دستگیری بنیامین دست به کار شدند اما وقتی به خانه وی رسیدند با خبر شدند که وی سکته کرده و به بیمارستان منتقل شده است.

تیم پلیسی با حضور در بیمارستان متوجه شد که تنها سرنخ ماجرای ناپدید شدن مهدی روی تخت بیمارستان متوقف است و پرونده در این مرحله به درهای بسته رسید.

بنا بر این گزارش، بازپرس غلامی از شعبه ۳ دادسرای امور جنایی تهران در این مرحله دستور داد تا پرونده معمایی مهدی که فرضیه قتل در آن پررنگ شده برای تحقیقات بیشتر در اختیار ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران قرار گیرد.

۵ مرگ تلخ در هفته اول بهمن پایتخت

اولین هفته بهمن ماه ۹۸ با پنج مرگ تلخ و معمایی در پایتخت پایان گرفت.

■ **اولین مرگ**

ساعت ۱۰:۳۲ روز پنج شنبه ۳ بهمن امسال ماموران کلانتری ۱۵۶ افسریه در جریان خودکشی دختر نوجوانی در خانه اش قرار گرفتند و تیمی از ماموران برای تحقیقات پلیسی وارد عمل شدند.

ماموران با حضور در صحنه جرم اطلاع پیدا کردند که دختر ۱۵ ساله با خوردن قرص برنج به زندگی خود پایان داده و یک دست نوشته نیز از خود به جا گذاشته است.

دختر نوجوان در نامه اش نوشته بود که پدرم اعتیاد به مواد مخدر دارد و دزدان نیز مغازه مان را سرقت کرده اند و دیگر تحمل ندارم و خسته شدم.

با توجه به دست نوشته دختر نوجوان، بازپرس پرونده دستور داد تا جسد برای بررسی های بیشتر به پزشکی قانونی منتقل شود و تحقیقات تکمیلی در این پرونده ادامه دارد.

■ **دومین مرگ**

ساعت ۱۲:۱۸ پنج شنبه ۳ بهمن خانواده ای در تماس با ماموران کلانتری ۱۳۴ شهرک غرب از مرگ مرد جوان زیر تیغ پزشکان خبر دادند.

تیم پلیسی با حضور در بیمارستان اطلاع پیدا کرد مرد جوان برای عمل دیسک کمر به اتاق جراحی رفته بود که زیر تیغ پزشکان به کام مرگ فرو می رود.

بازپرس پرونده با توجه به شکایت خانواده دستور داد جسد به پزشکی قانونی انتقال یابد تا علت مرگ مشخص شود.

■ **سومین مرگ**

ساعت یک ظهر پنج شنبه گذشته بود که دو مرد ۴۸ و ۵۸ ساله در یک کمپ ترک اعتیاد به کام مرگ فرو رفتند و با اعلام این خبر به ماموران کلانتری ۱۱۵ رازی تحقیقات پلیسی آغاز شد.

بازپرس پرونده در حالی که هیچ صحنه مرموزی در محل مرگ این دو مرد مشاهده نشد دستور داد جسد دو مرد به پزشکی قانونی منتقل شود وتحقیقات تکمیلی در این پرونده ادامه دارد.

■ **چهارمین مرگ**

ساعت ۴ بعد از ظهر سومین روز بهمن امسال ماموران کلانتری ۱۱۲ ابوسعید با خبر شدند که مرد جوانی در نظرآباد کرج تحت عمل جراحی روده قرار می گیرد اما به خاطر این که شرایط بیمار خوب نبوده او را به بیمارستان منتقل می کنند اما این مرد روی تخت بیمارستان به کام مرگ فرو می رود.

بدین ترتیب جسد این مرد نیز برای بررسی علت مرگ به پزشکی قانونی منتقل شد.

■ **پنجمین مرگ**

خودکشی وحشتناک در ایستگاه متروی نیروی هوایی تهران

پسر جوانی با پریدن جلوی قطار متروی ایستگاه نیروی هوایی به زندگی خود پایان داد.

ساعت ۱۹:۳۰ عصر جمعه ۴ بهمن مسافران متروی ایستگاه نیروی هوایی منتظر ورود قطار به سکوی مسافربری بودند که ناگهان پسر جوانی خود را جلوی قطار انداخت.

خیلی زود تیم های امدادی و پلیس خود را به محل رساندند و پی بردند که این جوان ۲۵ ساله در اقدامی خودخواسته به جلوی قطار متروپریده و به زندگی خود پایان داده است.

بنا بر این گزارش، جسد پسر جوان برای بررسی های بیشتر به پزشکی قانونی منتقل شد و تحقیقات تکمیلی در این پرونده ادامه دارد.

این مرد از قصاص رهایی یافت

قتل همسر مقابل چشمان کودک

مرد جوانی که نیمه شب همسرش را مقابل چشمان فرزند یک و نیم ساله اش کشته بود اعدام نمی شود.

این مرد همسر کش با پرداخت دیه به عمویش توانست از قصاص رهایی یابد و به زندگی برگردد.

■ **جنایت خانوادگی**

نیمه شب بیستم مرداد سال ۹۴ صدای فریاد کمک خواهی زن جوانی به نام نیلوفر در خانه اش در یکی از خیابان های ورامین پیچید. همسایه ها می خواستند به کمک زن جوان بروند اما صدای وی در تاریکی شب خاموش شد. ساعتی بعد همسر نیلوفر به نام سعید با پلیس تماس گرفت و از قتل همسرش خبر داد. ماموران وقتی به خانه این زوج رفتند با جسد کبود زن جوان روبه رو شدند که خفه شده بود.

■ **اعتراف به قتل همسر**

سعید به همسرکشی اعتراف کرد و گفت: نیمه شب پس از درگیری با همسرم وی را خفه کردم. این مرد به بازسازی صحنه جرم پرداخت و در شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شد.

در جلسه دادگاه عموی سعید که ولی دم بود برای وی حکم قصاص خواست و قضات وی را به قصاص محکوم کردند.

حکم صادر شده در دیوان عالی کشور مهر تایید خورد و قطعی شد و سعید پای چوبه دار رفت اما لحظاتی قبل از اجرای حکم توانست از عمویش مهلت یک ماهه بگیرد.

مرد جوان در این مدت توانست با پرداخت دیه رضایت اولیای دم را جلب کند و به زندگی برگردد. وی دیروز از جنبه عمومی جرم در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران از خود دفاع کرد.

■ **پشیمانی در دادگاه**

سعید در دادگاه گفت: پنج سال قبل به خواستگاری دختر عمویم نیلوفر رفتم و با وی ازدواج کردم. مازندگی خوبی داشتیم تا این که فرزندم متولد شد. با تولد فرزندم رابطه من و همسرم کم رنگ تر شده بود.

وی در تشریح جزئیات قتل گفت: چند روزی بود که پدر و مادر همسرم از شهرستان به خانه مان آمده بودند و مهمان خانه ما بودند. آخرین بار خواهر زنم به خانه مان آمد و آن ها را به خانه اش دعوت کرد اما همسرم می گفت ما هم باید به خانه خواهرش برویم. چون خواهر زنم ما را دعوت نکرده بود من قبول نکردم به آن جا برویم و سر همین موضوع با هم درگیر شدیم.

وی ادامه داد: دختر یک و نیم ساله ام خواب بود که همسرم بار دیگر دعوا را از سر گرفت که با هم درگیر شدیم، من او را هل دادم که سرش به دیوار برخورد کرد. نیلوفر شروع به جیغ و فریاد کرد و از همسایه ها کمک خواست. من هم برای این که فرزندم از خواب بیدار نشود دستم را مقابل دهان او گذاشتم. فرزندم از خواب بیدار شده بود و گریه می کرد که چند دقیقه بعد متوجه شدم نیلوفر نفس نمی کشد. من همان زمان پلیس را با خبر کردم.

وی درباره نحوه جلب رضایت اولیای دم گفت: عمو و زن عمویم برایم قصاص خواسته بودند به همین دلیل پای چوبه دار رفتم و آن ها طناب دار را به گردنم انداختند اما دقایقی قبل از اجرای حکم، عمویم به من مهلت یک ماهه داد و من در این مدت توانستم با پرداخت ۸۰۰ میلیون تومان دیه، رضایت آن ها را بگیرم. من واقعا همسرم را دوست داشتم و نمی خواستم او را بکشم. من پشیمانم و حالا از قضات تقاضا دارم به خاطر فرزندم در مجازاتم تخفیف قائل شوند. من می خواهم به زندگی برگردم و آینده فرزندم را تامین کنم.

بنابر این گزارش، با پایان دفاعیات این متهم، قضات وارد شور شدند تا رای صادر کنند.